

سلمان فارسی

درگذشت سلمان فارسی در سال 35 هجری قمری ...

**درگذشت سلمان فارسی در سال 35 هجری قمری**

سلمان فارسی از شخصیت‌های اسلامی بلندآوازه و از صحابه معروف پیامبر اکرم(ص) است.

وی با این که ایرانی‌نژاد بود، در میان عرب‌ها و مسلمانان حجاز که غالباً عرب‌نژاد بودند، به مقامی رفیع و مرتبه‌ای بلند دست یافت. در سال اول هجری، هنگامی که پیامبر اکرم(ص) میان هر دو نفر از مسلمانان مهاجر و انصار پیمان برادری برقرار نمود، میان سلمان و ابودردا(عویمر بن زید) نیز عقد اخوت بست و در این ماجرا به سلمان فرمود: یا سلمان أنت من أهل البيت و قد آتاك الله العلم الاوّل و الآخر و الكتاب الاوّل و الكتاب الآخر؛ ای سلمان، تو از اهل‌بیت ما هستی و خدای سبحان به تو دانش نخستین و واپسین را عنایت کرده است و کتاب اوّل(نخستین کتابی که بر پیامبران الهی نازل شده بود) و کتاب آخر(قرآن مجید) را به تو آموخته است.

ابوالبحتری روایت کرد: از حضرت علی(ع) درباره شخصیت سلمان فارسی پرسش شد، آن حضرت فرمود: تابع العلم الاوّل و العلم الآخر و لا يدرك ما عنده؛ سلمان، به دست آورنده و پیروی کننده دانش نخست و دانش واپسین(یعنی تمامی معارف) بود و آن چه در نزد اوست، بر دیگران پنهان مانده است.

سلمان فارسی به حذیفه بن یمان که از دوستان وی بود، درباره دانش و معرفت، چنین سفارش کرد: یا أخوا بنی‌عبس، انّ العلم کثیر و العمر قصیر فخذ من العلم ما تحتاج الیه فی أمر دینک ودع ما سواه فلا تعانه؛ ای برادر طایفه بنی‌عبس، بدان که دانش، بسیار است و عمر انسان کوتاه، پس به مقداری که در امر دین‌ات به آن نیاز داری، به دست آور و مابقی را رهاکن و خود را در تحصیل آن به خستگی نینداز.

از پیامبر اکرم(ص) روایت شد: روح الامین بر من نازل گردید و به من گفت که خدای متعال، چهار تن از صحابه مرا دوست دارد.

از آن حضرت پرسیدند: یا رسول‌الله(ص)، آن چهار تن کیانند؟

پیامبر(ص) فرمود: آنان عبارتند از: علی، سلمان، ابوذر و مقداد.

هم چنین قنبر از امیرمؤمنان(ع) و آن حضرت از پیامبر(ص) روایت کرد: آگاه باشید که بهشت برین، مشتاق چهار تن از یاران من است. خداوند سبحان به من دستور داده است که آنان را دوست داشته باشم.

در این هنگام، تنی چند از صحابه مانند صهیب، بلال، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، حذیفه و عمار یاسر به پیامبر(ص) نزدیک شده و از آن حضرت پرسیدند: ای پیامبر خدا(ص)! آن چهار تن کیانند؟ به ما نیز بشناسان تا ما هم آنان را دوست داشته باشیم.

پیامبر(ص) فرمود: ای عمار! تو همانی که خداوند سبحان، شناخت منافقان را به تو عنایت کرد. اما آن چهار نفر عبارتند از: اوّل: علی بن ابی طالب(ع)، دوّم: مقداد بن اسود، سوّم: سلمان فارسی و چهارم: ابوذر غفاری.

مؤلف شهیر "اسد الغابه"، زندگی‌نامه سلمان را از ابن عباس به تفصیل نقل کرده است که خلاصه آن چنین است: وی از اهالی روستای "جی" از توابع اصفهان بود و پدرش دهقان تلاشگر و از پیروان دین زرتشت در این روستا بود و به خاطر علاقه و محبت زیاد به فرزندش سلمان، او را از کار باز می‌داشت و خدمت‌کار آتشکده زرتشتیان نمود. اما سلمان با مسیحیان منطقه خود آشنا شد و به کیش مسیحیت درآمد. ولی با مخالفت شدید پدرش مواجه گردید. پدرش برای جلوگیری سلمان از پیوستن به مسیحیان، وی را در بند نمود و در خانه خویش زندانی کرد. سلمان از مسیحیان یاری جست و از بند و زندان پدر رها شد و به سوی شام هجرت کرد. در آن جا با مسیحیت آشنایی بیشتری پیدا کرد و در کنار اسقف شام به خدمت‌کاری این دین پرداخت. پس از درگذشت بزرگ مسیحیان در شام، به موصل رفت و پس از مدتی به "عموریه" نقل مکان کرد و در این مدت نیز به مسیحیت و مسیحیان خدمت می‌کرد و هم درباره این دین الهی، تحقیق و تفحص بیشتری به عمل می‌آورد. پس از درگذشت بزرگ مسیحیان عموریه، به همراه گروهی از عرب‌های طایفه بنی‌کلب به شبه‌جزیره عربستان هجرت کرد و عرب‌ها ناجوانمردانه وی را در وادی‌القری به مردی از یهود فروختند. مدتی نگذشته بود که مردی از یهودیان بنی‌قریظه، او را از آن یهودی خرید و به همراه خود، به مدینه برد. سلمان، مدتی در این شهر به خدمت‌کاری یهودیان پرداخت. تا این که با دعوت پیامبر(ص) آشنا گردید و گمشده خود را در وجود شیرین پیامبر(ص) یافت.

وی، مسلمان شد و به فرمان رسول خدا(ص) با صاحب خود پیمان بست که قیمت خود را پرداخت کند و آزاد گردد. مرد یهودی با وی عقد مکاتبه بست که در قبال غرس سیصد نهال خرما و یک دینه کامل و چهل اوقیه طلا، وی را آزاد نماید.

پیامبر اکرم(ص) و برخی از صحابه آن حضرت، وی را یاری کردند تا قیمت کامل خویش را به یهودی پرداخت کرد و طعم آزادی را بار دیگر چشید و در زمره مسلمانان آزاد و یاران نزدیک رسول خدا(ص) درآمد.

سلمان در سالی که پیامبر(ص) میان هر دو مسلمانان عقد اخوت بست، به عقد اخوت ابودرداء درآمد و در جنگ خندق، از طراحان اصلی جنگ بود و از آن بعد در تمامی جنگ‌های مسلمانان شرکت نمود و حتی پس از رحلت رسول خدا(ص) در برخی از فتوحات اسلامی حضور فعال داشت.

وی پس از رحلت پیامبر(ص) به کوفه رفت و در آن جا مقیم گردید. سرانجام در سال 35 هجری قمری در آخر خلافت عثمان و به قولی در اول سال 36 هجری قمری، بدرود حیات گفت.

برخی از مورخان روز وفات سلمان را، هشتم صفر دانسته‌اند. اگر منظورشان صفر سال 35 قمری باشد، پس وفاتش در آخرین سال خلافت عثمان بن عفان روی داده است. ولی اگر مرادشان صفر سال 36 قمری باشد، دانسته می‌شود که وی در اوائل خلافت حضرت علی(ع) زنده بود و حکومت مدائن را هم چون گذشته بر عهده داشت و پس از قریب به پنجاه روز از خلافت آن حضرت، در مدائن وفات یافت. حضرت علی(ع) آن هنگام در مدینه ساکن بود و هنوز به کوفه مهاجرت نکرده بود. آن حضرت، در عالم غیب از مدینه به مدائن رفت و بر جنازه سلمان نماز خواند و وی را در همان مکان دفن نمود.

سلمان فارسی چه آن هنگامی که در مدینه ساکن بود و چه آن هنگامی که به کوفه هجرت کرد و چه آن هنگامی که از سوی عمر بن خطاب به حکومت مدائن منصوب شد، لحظه‌ای از محبت و دوستی حضرت علی(ع) و خاندان وی غافل نشد. او از یاران نزدیک رسول خدا(ص) و امام علی(ع) و از شیعیان نخستین و راستین صدر اسلام است.

وی در مدائن وفات یافت و حضرت علی(ع) در عالم معنی و غیب، خود را به مدائن رسانید و او را غسل و کفن کرد و بر جنازه‌اش نماز خواند و در همان جا دفن نمود. هم اکنون مرقد او زیارتگاه شیفتگان حقیقت و معرفت است.

شکنجه و آزار ابن‌زبایات، به دستور متوکل عباسی سال 233 هجری قمری

محمد بن عبدالملک، معروف به زبایات وزیر، در دوران خلافت معتصم عباسی(هشتمین خلیفه عباسیان) به خاطر برخورداری از فضل و دانش و تبخّر در علم نحو و لغت، جذب دستگاه خلافت عباسی گردید.

وی به معتصم عباسی، بسیار نزدیک و از خواص وی به شمار می‌آمد. به همین جهت، معتصم عباسی مقام وزارت را به وی واگذار کرد و بر ارج و منزلت او افزود.

زبایات به خاطر برخورداری از ذوق شعر، دانایی و حسن سلوک و پشتیبانی از دستگاه خلافت و فروتنی در برابر خلیفه وقت، موقعیت مناسبی برای خویش به وجود آورد.

وی در دوران خلافت سه تن از خلفای عباسی(معتصم، واثق و متوکل) نقش مؤثری در حکومت و خلافت داشت و برای خوش‌خدمتی خلفا و تدبیر امور سیاسی و نظامی، تلاش‌های بلیغی به عمل آورد.

پس از مرگ معتصم عباسی در نیمه ربیع‌الاول سال 227 قمری، با پسرش ابوجعفر هارون، ملقب به الواثق بالله بیعت شد.

در تمام دوران خلافت پنج‌سال و نه ماهه واثق عباسی، زبایات، مقام وزارت را بر عهده داشت و یکه‌تاز میدان سیاست بود.

وی در این مدت، تنوری چوبین که اطراف آن را از داخل با میخ‌های آهنین برجسته کرده بودند، درست کرد و مخالفان خود و حکومت را در داخل آن شکنجه می‌کرد.

متوکل عباسی که در دوران خلافت معتصم و واثق، يك جوان عیاش، بی‌بندوبار و هوس‌باز بود و طمع به خلافت داشت، همیشه مورد بی‌مهری و تحقیر واثق عباسی و وزیرش زیات قرار می‌گرفت.

قاضی‌احمد بن ابی داود که شاهد رشد روزافزون مقام و قدرت زیات در دستگاه خلافت عباسی بود، بر او رشك می‌ورزید و دشمنی او را در قلب خود پنهان می‌کرد.

قاضی‌احمد بن ابی داود، برعکس زیات، نسبت به متوکل مهربانی کرده و وی را محترم می‌شمرد. در ذی‌حجه سال 232 قمری، واثق عباسی وفات یافت و متوکل عباسی، به عنوان دهمین خلیفه عباسی بر تخت خلافت تکیه زد. وی در آغاز، زیات را از وزارت عزل و احمد بن ابی داود را به وزارت خویش نصب کرد. متوکل روز به روز با تحریکات احمد بن ابی داود، نفرت خویش نسبت به زیات را آشکار می‌ساخت. تا در هشتم صفر سال 233 قمری، دستور دستگیری و حبس زیات را صادر کرد. ایتاخ به دستور متوکل، زیات را زندانی و به انواع شکنجه‌ها آزد و تمام دارایی‌اش را مصادره کرد و سرانجام وی را در همان تنوری که برای شکنجه مخالفان خود درست کرده بود، انداخته و آن قدر وی را شکنجه کردند، تا به دیار نیستی شتافت. برخی گفته‌اند که در زیر تازیانه جان داد.